



معصومه مزارعی

بشمارید در این خلوت و مرگ
بوی پاییز رسیده به مشام
خانه اندوه گرفته
تخت مادر خالیست
بوی عطر تن زخمی
کشیده است به کام

پنجره ها باز
ولی نیست هوا
خانه دل تنگ
ولی نیست دوا
موج گرماست
پس چرا سرد شده پیکر عشق
دسته دسته



مریم رستمی

میتوانم که حس کنم این را
چقدر سخت بوده دلتنگی
توی آشوب زندگی درگیر
با خود و با خدات در جنگی

کاش میشد که سرنوشتم را،
از سر نو، دوباره، بنویسم
تکه های دلم پر از درد است
کاش از آن چار پاره بنویسم

آسمان را ورق بزن امشب
سهم خود را ستاره ای بردار
توی جیبم کمی سکوت بریز
حبه شعری برای من بگذار

گریه کردم حصار شب ها را
تا کم آورده اشک، دریا را
من به پهنای درد تنهایم
سوگوایم تمام دنیا را

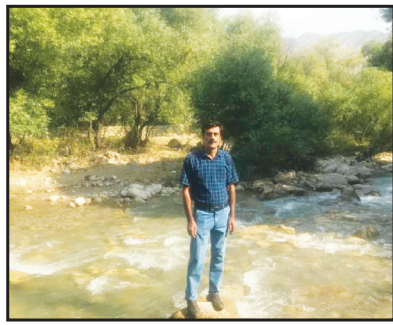
خاطرات مرا هوایی کرد
روی دوش خودم تلنبارم
یکه خوردم همیشه از دنیا
از تو، از خود، همه، گله دارم

کنج ویرانه ای نصیبم شد
کنج ویرانه ای که قلبت نیست
با تپش های تند تیدارم
آنکه جان می کنم بدونش، کیست؟



آرزو جمالی

شب
همیشه شب است
اگر چه چلچراغها
با قلقلک های بی خنده
با قهقه های بی وقفه سو سو میزنند
شب
همیشه تاریک است
با نیشگونی زخم دار
اگر چه ره آورد شبینم ،
پوچ مثل گم شدن در خاک، در من ،
شب
همیشه شب است
که در خیس گونه ها حل میشود
شب همیشه ...



قدرت اله حسینی برفاقتابی

ما به خانه بر نمی گشتیم
این پیراهن عزا
بر تن خورشید بود

که شب را

قهрман می کرد

تا نگفته های زمین را

از درختان بیاموزد

و ما در دامن او

خیال می بافتیم

ما بر نمی گشتیم

اگر سایه را می شناختیم

و روحی

که فریاد میزنند روان را

چرا خواب را برگزیده ایم



محمد رضا خالصی

چشم هایت هزار خُمکده مست ، باغ در باغ ، باغ انگورند
قرن هشتم بدون محتسب اند ، حافظ تا همیشه مخمورند
تار شهناز دم گرفته به شور ، در شب پر کُرمه ی چشمت
سوز جامه دران عشاق اند ، داد بیدادهای ماهورند
باغ فیروزه ای چشمت را ، صوفیانی است سر سپرده و مست
غرق شطاحی و سماع و سرود ، راز آوازه ی نشابورند
سبزا ، نخس های سبزه نشین ، آن سیه بازهای با نخوت
آن دو خودبین ، که خود ، نمی بینند ، سوز ما را هنوز و مغرورند
چشم بر چشم ما میند و ببین تا قیامت قوافل آتش
برزخ این عشیره های عذاب ، که به عشقت همیشه مجبورند
چشم هایت مُغانه ی تاریخ ، شعرهایت قلندری تمام
هفت باغ معلقِ بابل ، باغ در باغ ، باغ انگورند



راضیه احمدی

تا که تبت یدا به گوشم خورد
روی دستم جنازه ای افتاد
کاش دستت بریده میشد کاش
رادیو موج نحس یک رخداد

میگزیدم لبان ذوقم را
میکشیدی بروی دندان
بعد نه ماه میشدم فارغ
میشدی هم مسیر شیطان

رحم در ریشه مرد و میخسکاند
باغ آلوچه های مغلوبم
ترش و شیرین من بگو دالی
مرده ام، مست یا دل آشوبم

جیغ نوزاد و عجز دستانش
کاش پایم شکسته بود آنروز
توی حمام روحم آزرده
توی گهواره ناله ی جانسوز

دست روی سرش کشیدم تا
حس کنم آخرین نوازش را
تیزی سوزنی کف دستم
لمس کردم صدای خواهش را

اتشم زد به خاک افتاده
بغض جامانده در گلو گاهت
تا کجا بُرد دست حاسد پست
که اجل میبُرد سر راهت

ای امان ای امان و صد بیداد
زیر پایم زمین دهن و کرد
آنقدر توی خود فرو رفتیم
و خدا هم ندید و حاشا کرد

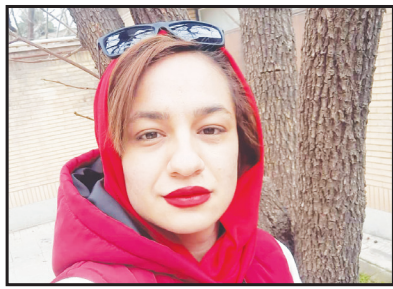
زیر شبرم همیشه میخندید
چال بر گونه ی نچندان
تو چرا توی چاله افتادی
گریه کن جان من به قربانت

گورکن بعد سالها انگار
توی قلبش حرارتی سر خورد
مات ماتم به کیش زنبق ها
زیرو رو میکشد زمان بُر خورد

تو شدی جاریم، ندانستم
میشوی آفت جوانه ی من
آتش از قلب تو زبانه کشید
اوف به جنس بد زنانه ی من

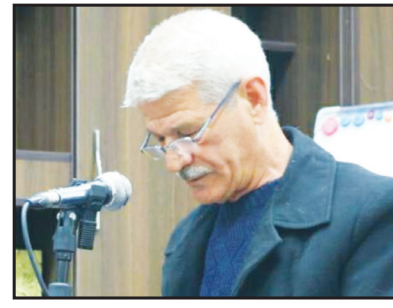
توی گهواره ات زنی خوابید
زیر باران تلخ چشمانش
وان حمام روز و شب خفه شد
رحم تیغ و عبور دستانش

لاک لا بخواب کودک من
داغ داغم از این صبوری ها
ما همان اشرف خدا هستیم
بین جن و پری و حوری ها



پرستو مهاجر

ای ستاره هایی که بر فراز آسمان برایم چشمک می زنید
من پرستویی هستم از باغ هستی
نغمه هایی می خوانم از شوق و سرمستی
باور نداشتم که گل خشکیده من
روزی با دست تو بر خاک بیفتد
سرگذشت گل غم را تو بر سینه ی من کاشتی
که بهارش اندوهی خزان نداشت
برگ ها سوخته شدن از بوسه مرگ من
تک تک شاخه ها فرو ریختن از آتش مرگ من
ای آخرین ترانه آغوشی باز کن
تا نمیرم پس از تو رخ خورشیدی را
سالیان سال گذشت
ولی آخر نگفتی :
که بعد از من تو به امید که ماندی
خواب دیدم اسیری هستم
برگور لیلی ام
شبانگاه بازگشتم
من بر خاک لیلی ام ..



احمد رضا کیماسی

باتو بودن
به من آموخت
باید از نام و ننگ و ملامت دیگران گذشت
آنچه در راه تو بر سرم آمد
جز حلاوت عشق نبود
اگر چه بکام دیگران تلخ آمد
تا تو را دارم
نظرم معطوف به هیچ کجا و هیچ کسی نیست
و نگاه دیگران چون غباری ست
با تو که باشم
زمین دور سرم می چرخد
و ستارگان روی سرم شاباش می ریزند
دین من ایمان من
با چرخش نگاهت ترسیم می شود
ای محبوب من
لب که بگشایی
پرندگان به تسبیح تو می آیند
ومن
با طلوع درختان
نماز روشنی را
به تو اقتدا می کنم

منتظر داستان و اشعار شما هستیم
لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به
دفتر روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل
ارسال نمایید.
ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسالی، آزاد
است و مطالب ارسالی برگشت داده نمی شود.
toloudaily@gmail.com
کارشناس (این شماره) سرویس ادبی - هنری: اشرف السادات گمانی